

سلام به سرزمین زیبای‌ها؛^۱ درباره‌ی کودتای اخیر در ونزوئلا

نویسنده: بیژن فرهادی

«سال خلاق به یاوه پشت می‌کند

وز افق خانه‌ها و میدان‌ها

دایره‌ی پویش توانستن را

می‌پیماید.»

محمد مختاری

احتمالاً این تصویر ذهنی که در یک روز آفتابی از خواب بیدار می‌شوید و به همه‌ی مشکلات قبلی‌تان، مشکل دیگری هم اضافه می‌شود - که از بد روزگار نامش کودتا است - کمی آزارتان می‌دهد. تصویر مألوفی است برای ما و آن‌ها؛ مشروط بر اینکه گام شوم بعدی آن جنگ داخلی، تجزیه‌ی کشور و ترابری گروه‌های تروریستی در شکل‌ها و اندازه‌های مختلف نباشد. خواهیم دید که تا بوده چنین بوده و، تا نوبت بعدی ماجراها، تا هست چنین است. اگر پیشترها موجودیتی به نام شوروی داعیه‌ی تقابل با این مداخلات را داشت یا گروه‌های مترقی مبارزه‌جویانه‌ای در کار بود که در حدّ و وسع خود به مقابله با چنین توطئه‌هایی به پا خیزد، امروز اما جهانیان بی‌بخارتر از آن شده‌اند که ته‌مانده‌ی قمقمه‌ی روبه‌اتمامشان را قربانی سرابی مسلم نکنند. جهان به برهوتی بدل شده است، آن سرش ناپیدا. به نظر شما چه قدر باید از لحاظ سیاسی بی‌مسئولیت باشیم که حتی به بهای بی‌آبی پی‌جویی سراب نشویم؟ از گروه‌ها و دسته‌جات سیاسی رنگارنگ غیرنوکان که بگذریم، لااقل انتظارمان این است که چپ‌ها چنین نکنند. به نظر می‌رسد که این خیال باطل ناشی از بی‌توجهی به مسئله‌ی کاسته شدن از میزان سرکردگی ایالات متحده است (که خود سرکرده‌ی امپریالیسم جهانی است) و اگر رفتار بیمارگونه‌ی خود امپریالیسم را پیش چشم داشته باشیم، حدقه‌ی گشاد چشمانمان احتمالاً اندکی تنگ‌تر می‌شود و اطلس جهان بیماری چپ‌ها را در یک قاب به ما نشان می‌دهد. چپ بورژوازی به لحاظ سیاسی آن روی سکه‌ی لیبرالیسم در موسّع‌ترین معنای واژه است. پس چرا هر آینه نمایانگر اعوجاجات خود آن لیبرالیسم نباشد؟

سخن گفتن از سوسیالیسم واقعاً موجود همیشه برای چپ‌ها دردسرساز بوده است. وجدان معذّبی که مجبورتان می‌کند تا، از یک سو، از اندک بارقه‌های امید برای تحقق جهانی بهتر دفاع کنید و، از سوی دیگر، همواره، به نشانه‌ی اتهام، انگشت اشاره‌اش را فرضاً به طرف وضع بد اقتصادی یا نبود دموکراسی می‌کشد؛ و شما سرتان را پایین می‌اندازید.

^۱ نامی که کریستف کولومب هنگام رسیدن به ونزوئلا بر آن نهاد.

ماجرای قدرت‌گیری هوگو چاوز در ونزوئلا قصه‌ی کرد شبستری است و روایت کردن آن در این یادداشت موضوعیت چندانی ندارد. در عوض، سر آن دارم تا کمی درباره‌ی مشکلاتی که ونزوئلا - از حیث اقتصادی - دچارش شده توضیحاتی بدهم؛ کمی به سرشت دولت ونزوئلا و عملکرد چاوز و مادورو پردازم؛ کمی درباره‌ی خصلت جنبش-کودتای کنونی حرف بزنم؛ و کمی هم درباره‌ی چپی که از فرط سرگیجگی به مهمل‌بافی افتاده است.

۱. وضعیت اقتصادی ونزوئلا

اقتصاد ونزوئلا اصلاً حال‌وروز خوبی ندارد و این مسئله آشکارتر از آنی است که من جسارت انکار آن را داشته باشم. ناخودآگاه ذهن‌مان به مسئله‌ی نفت معطوف می‌شود. ونزوئلا کشوری تقریباً تک‌محصولی است و آمارها حاکی از آن است که تقریباً همه‌ی درآمدهای ارزی معتبر ونزوئلا از راه نفت حاصل می‌شود.^۲ این در حالی است که تا حدود دو دهه پیش این رقم نه ۹۵ درصد، بلکه ۶۷ درصد بوده است.^۳ در نگاه اول، احتمالاً این مسئله مطرح می‌شود که با نظر به افت قیمت نفت طی چند سال اخیر قاعدتاً دولت ونزوئلا باید ضعیف‌تر شده باشد. این امر هرچند تا حدودی توضیح‌دهنده است (به‌ویژه با در نظر داشتن این نکته که دولت ونزوئلا نتوانسته درآمدهای نفتی را در صنایع دیگر سرمایه‌گذاری کند و آن‌ها را به چرخه‌ی تولیدی بیندازد که به وضع امروزش دچار نشود)، اما حقیقت را در مورد خود مسئله‌ی نفت و اقتصاد تک‌محصولی نادیده می‌گیرد. ماجرای نفت در هر جغرافیایی مناسبات خاص خود را دارد که از حیطه‌ی مسائل صرف اقتصادی بیرون می‌زند و پای سیاست را به ماجرا باز می‌کند. مناسبات سیاسی تعیین می‌کند که نفت سبب‌ساز خوشبختی یا شوربختی یک ملت بشود. بارزترین نمونه‌اش هم به خود آمریکا و ونزوئلا برمی‌گردد. اختلاف حجم ذخایر نفتی ونزوئلا و ایالات متحده - حتی بدون توجه به نسبت جمعیتی این دو کشور - سنجش‌ناپذیر است. ونزوئلا با اختلافی ۳۰ میلیارد بشکه‌ای نسبت به عربستان دارنده‌ی بزرگترین ذخایر نفتی جهان است. در قیاس با ایالات متحده، این رقم چیزی بالغ بر ۲۰۰ میلیارد بشکه است.^۴ اما این صرفاً سطح پدیداری و بی‌واسطه‌ی داستان است و اوضاع در خصوص ونزوئلا کمی پیچیده‌تر است.

وقتی برای نخستین بار در دهه‌ی ۲۰ سده‌ی بیستم نفت در ونزوئلا کشف شد، خوان ویسنته گومز رهبری ونزوئلا را بر عهده داشت. وی دیکتاتوری مورد حمایت آمریکا بود و جالب اینجاست که نگارش قوانین و قراردادهای نفتی کشورش را به شرکت‌های نفتی آمریکایی سپرد. آمریکا با تحمیل قواعد تجارت آزاد بر گرده‌ی دولت ونزوئلا هر شکلی از حمایت تولید داخلی و گسترش صنعت را رو به زوال برد. شکل‌گیری یک دولت وابسته و بی‌توجهی به گسترش زیرساخت‌های صنعتی مهم‌ترین پیامد چنین قواعد تحمیلی‌ای بود. تولید و فروش نفت سبب شد تا در میانه‌ی سده‌ی بیستم رشد اقتصادی ونزوئلا از

^۲ «۹۵ درصد درآمدهای ارز معتبر در ونزوئلا از شرکت ملی نفت ونزوئلا ... به دست می‌آید.» - درباره‌ی اقتصاد ونزوئلا: گفتگوی با لونیس انریک گاوزوت، ترجمه‌ی هاتف رحمانی، مجله‌ی هفته.

^۳ برگرفته از بیابید درباره‌ی ونزوئلا صادق باشیم، مایک گونزالز، ترجمه‌ی اقتباسی هوشنگ نوری، مجله‌ی هفته.

^۴ برای نمونه، بنگرید به: کشورهایی که بزرگترین ذخایر نفتی را دارند، باشگاه خبرنگاران جوان، ۲۳ اردیبهشت ۹۷.

کشوری مانند اسپانیا هم بیشتر باشد، اما این مسئله هرگز به توسعه‌ی صنعتی ونزوئلا هیچ کمکی نکرد. وابستگی ونزوئلا به واردات روزبه‌روز بیشتر شد تا اینکه در دهه‌ی ۸۰ میلادی این کشور دچار استقراض خارجی شد. در سال ۱۹۸۸ تورم به چیزی در حدود ۳۰ درصد رسید. در اواخر دهه‌ی ۸۰ و اوایل دهه‌ی ۹۰ میلادی با افت قیمت نفت ضربه‌ی نهایی به دولت ونزوئلا وارد شد. وابستگی شبه‌استعماری ونزوئلا به آمریکا در این دوره به نوعی شکلی قانونی به خود گرفته بود. صندوق بین‌المللی پول و نهادهای مشابه دیگر این قانونی‌سازی را پیش بردند.^۹ این روند تا سال ۱۹۹۸ ادامه داشت: قدرت‌گیری هوگو چاوز.

چاوز میراث‌دار دولتی شد که نه در صنعت قدرت قابل توجهی داشت نه در کشاورزی. دستاوردهای چاوز بسیار چشمگیر بوده است. مسئله‌ی آموزش و بهداشت در ونزوئلا بهبودی خیره‌کننده را به خود دیده است. گسترش مراکز درمانی و آموزشی، گسترش بهداشت و آموزش رایگان و تلاش برای توسعه‌ی فرهنگی از مهم‌ترین کارهایی بوده‌اند که هوگو چاوز در راستای عملی کردن آن‌ها کوشیده است. همچنین، دسترسی عموم مردم به مواد غذایی در دوره‌ی حکومت هوگو چاوز بهبود یافته است. این مسئله را می‌باید در کنار افزایش مزد و، نتیجتاً، افزایش قدرت خرید مردم ونزوئلا دانست. همه‌ی این دستاوردهای انکارناپذیر را البته باید در کنار مقاومت سیاسی دولت ونزوئلا در مقابل امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا قرائت کرد. برای یک نمونه‌ی مشخص از حملات امپریالیسم برای سرنگونی دولت چاوز می‌توان به کودتای سال ۲۰۰۲ و اعتصاب مربوط به شرکت نفت ونزوئلا اشاره کرد.

دولت چاوز به چند دلیل قادر نبود که اقتصاد تک‌محصولی ونزوئلا را به لحاظ ساختاری دستخوش تغییر کند و همین عامل سبب وابستگی هرچه بیشتر این دولت به نفت (و، تبعاً، نوسانات قیمت نفت در بازار جهانی) می‌شد. اولاً، چاوز به دلیل تعهدات سیاسی خود رسیدگی به امورات مردم (در زمینه‌ی آموزش، بهداشت و توسعه‌ی فرهنگی) را اولویت اصلی خویش قرار داد؛ این در حالی است که بدون توجه و رسیدگی به ساختارهای اقتصادی نفت‌محور این مهم دیر یا زود با بن‌بست مواجه می‌شد. ثانیاً، به دلیل مداخلات مردم‌فزاینده‌ی نیروهای توطئه‌گر در داخل و خارج ونزوئلا بخش قابل توجهی از قدرت دولت چاوز صرف مقابله با این مداخلات و تهاجمات می‌شد. تلاش آمریکا برای شکل‌دهی به یک اپوزیسیون قدرتمند و خوراک‌دهی مالی و رسانه‌ای مسلّم و انکارناپذیر، همواره یکی از مشکلات اصلی دولت ونزوئلا طی سال‌های اخیر بوده است. همین امر، از طرف مقابل، سبب آن می‌شد تا دولت ونزوئلا هرچه بیشتر مجبور شود در زمینه‌های نظامی و امنیتی خود را قدرتمند سازد و بخشی از درآمدهای دولت صرف این کار شود. مسئله‌ی نفوذ دولتی در ارتش تا حدّی بوده است که دولت مادورو تعداد فرماندهان متعهد به جنبش چاویستا را در ارتش هرچه بیشتر کرده است. این امر در حمایت ارتش از دولت چاوز در مسئله‌ی کودتای اخیر بیش از هر جای دیگری مشهود است.

^۹ اطلاعات این پاراگراف را از این مقاله گرفته‌ام:

ونزوئلا؛ قربانی پوپولیسم یا نتولیرالیسم؟، سیدیا سر جبرائیلی، فارس نیوز، ۱۲ اردیبهشت ۹۶.

پس دیدیم که بحران‌های اقتصادی اخیر ونزوئلا نه صرفاً در دولت مادورو ریشه دارد، نه در دولت چاوز.^۱ اقتصاد نفت‌محور حاصل سیاست‌های وابسته‌ساز آمریکا از همان اوایل سده بیستم تا پیش از به قدرت رسیدن چاوز بوده است. چاوز، پس از به قدرت رسیدن، نبردی ناکام را با الیگارش‌ی مالی ونزوئلا آغاز کرد. حاصل این نبرد، پس از کودتای سال ۲۰۰۲، موجی از فرار سرمایه را در ونزوئلا کلید زد. هدف دولت چاوز این بود تا با مداخله‌ی ارزی در بازار و حفظ ارزش بولیواری (واحد پول ونزوئلا) جلوی فرار سرمایه را بگیرد. این امر نه تنها اوضاع را بهبود بخشید، بلکه سبب شد تا دولت بخش قابل توجهی از ذخیره‌های ارزی خود را هم از دست بدهد. ادامه‌ی این ماجرا به نقطه‌ای رسید که با افزایش قیمت نفت در بازار جهانی، دولت ونزوئلا رشد اقتصادی چشمگیری را از سر بگذارند. همین عامل باعث شد تا دولت ونزوئلا بار دیگر از توجه به زیرساخت‌های صنعتی و کشاورزی، به بهای رسیدگی به دیگر امور، چشم‌پوشد. البته به هیچ وجه نمی‌توان سوسیالیسم را به سیاستی برای صنعتی کردن جامعه فروکاست. روشن است که زمینه‌های صنعتی قدرتمندتر امکان‌گذار به سوسیالیسم را به نحو آسان‌تری فراهم می‌سازد، اما «تقلیل سوسیالیسم به سیاستی برای صنعتی کردن جامعه نه تنها پاسخی برای معضل نیست، بلکه خود گشایش مسیر دیگری در حفظ و برقراری نظم مسلط کنونی است. هر چه باشد مؤلفه‌های یک جامعه‌ی سوسیالیستی را در کوبای کمتر صنعتی‌شده به مراتب بیشتر از ونزوئلای صنعتی‌تر می‌توان یافت.»^۲ نتیجه‌ی چنین تحولاتی شکل‌گیری بازارهای سیاه بود که کلیدش با بازار سیاه دلار زده شد و دامنه‌اش به اولیه‌ترین نیازهای مردم ونزوئلا (یعنی خوراک) رسید. قدرت‌های مافیایی در اقتصاد ونزوئلا مداخله کردند؛ تنها یک قلم از این مداخلات به مسئله‌ی گرفتن ارز دولتی و وارد کردن مواد خوراکی بود که البته این مواد نه در بازار ونزوئلا و برای مصرف مردم ونزوئلا، بلکه در بازارهای مثلاً آرژانتین با قیمتی بسیار بیشتر به فروش می‌رفت.^۳ علت این امر آن است که دولت ونزوئلا به جای مدیریت صحیح یارانه‌های ارزی آن‌ها را در اختیار بخش خصوصی قرار داد. بخش خصوصی نیز، بنا به اقتضائات سودمحورانه‌ی خویش، در پی راهی می‌گشت تا بیشترین سود را از مجرای این یارانه‌های ارزی به جیب بزند. این در حالی است که دولت، از پیش، قادر بود تا مدیریت دولتی این یارانه‌ها تا حدودی جلوی بروز چنین مصائبی را بگیرد. این امر از یک سبب به بحران ارزی ونزوئلا دامن می‌زد و از طرف دیگر بارقه‌های ناامیدی حامیان جنبش چاویستا از دولت چاوز را فراهم می‌آورد.

دستاوردهای دولت چاوز البته آن‌قدر چشمگیر بود که مردم به کاندیدای جنبش چاویستا رأی دوباره بدهند. با انتخاب دولت مادورو فرایند مداخلات سیاسی در ونزوئلا نه تنها پایان نگرفت، بلکه از پیش هم گسترده‌تر شد. این مداخلات از فردای همان

^۱ البته این به معنای منزله دانستن این دولت‌ها از عملکرد اشتباه نیست. روشن است که هر انقلاب اجتماعی (یا چیزی نزدیک به آن) در بستر یک بحران اقتصادی یا سیاسی روی می‌دهد. تلاش دولت انقلابی می‌باید در راستای رفع و رجوع کردن این بحران‌ها باشد، نه اینکه صرفاً با استناد به وجود بحران از حل آن تن بزند.

^۲ برگرفته از "مقدمه‌ی سردبیر" به مقاله‌ی ویرانی ونزوئلا نه به سوسیالیسم مربوط است و نه به انقلاب، مانوئل ساترلند، ترجمه‌ی سعید عطاپور، سایت تدارک. البته من عین جمله را نقل نکرده‌ام و اندکی آن را تغییر داده‌ام تا راحت‌تر خواننده شود.

^۳ برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، بنگرید به:

روز شروع شد: اردو کشی خیابانی اپوزیسیون به رهبری انریکه کاپریلس رادونسکی^۹. مسئله‌ی مورد اعتراض اپوزیسیون هم چیزی نبود جز اعتراض به تقلب در انتخابات.

۲. درباره‌ی سرشت دولت ونزوئلا و عملکرد سیاسی آن

مادورو در طیّ زمامداری خود هرگز اقتدار، محبوبیت و نیز مشروعیتی هم‌سنگ با هوگو چاوز نداشته است. پس از افت قیمت نفت، دولت مادورو با معضلات اقتصادی بسیاری روبه‌رو بوده است. در این زمینه، «سه رفتار آشکار دولت عبارت‌اند از: احیای سرمایه‌گذاری خارجی در صنایع استخراجی، افزایش نظامی کردن (میلیتاریزه کردن) دولت و بدل کردن حزب متحد سوسیالیست ونزوئلا به ابزاری برای کنترل سیاسی. پیشنهاد مادورو برای پر کردن شکاف اصلی بودجه رجوع به آرکومینرو است، بخش ونزوئلایی آمازون که منابع زیادی دارد. این در حالی است که چاوز چند سال پیش به سبب دلایل زیست‌محیطی طرح‌های توسعه‌ای را رد کرد. مادورو از «باریک»، که شرکتی مربوط به معدن طلای کانادایی است، خواسته تا به ونزوئلا بیاید. این شرکت پس از ملی شدن معادن به دستور چاوز از ونزوئلا اخراج شد. این شرکت در پی آن اخراج درخواست غرامت کرده است. مادورو نه فقط وعده‌ی بازپرداخت این غرامت را داده، بلکه همچنین معافیت مالیاتی ۱۰ ساله‌ای به این شرکت وعده داده است. پس از اجرایی شدن این طرح، آن منطقه تحت حفاظت و کنترل نظامی درآمده است. خود این مسئله در حالی است که عناصر نظامی نفوذی بسیاری در ارتش وابسته به طبقه بورژوازی‌اند. خواست چاوز مردمی کردن ارتش بود»^{۱۰}، حال آنکه مادورو با امتیازدهی نسبی به نظامیان هم روند اصلاحات اقتصادی را معیوب کرده است و هم به شکل‌گیری نوعی بوروکراسی نظامی دامن زده است.

«مادورو نتوانسته ساختار دموکراتیک حزب سوسیالیست متحد ونزوئلا را، که چاوز سودای آن را داشت، برآورده سازد و آن را به ابزاری برای کنترل سیاسی بدل کرده است. مثلاً برای اینکه غذا و خدمات به فقرا برسد، آن‌ها باید کارت وفاداری به حزب را داشته باشند؛ پس، حزب صرفاً به ابزاری برای سرکوب سیاسی بدل شده است.»^{۱۱}

همان‌گونه که دیدیم، دولت ونزوئلا در دوره‌ی چاوز قادر نبود از محدودیت‌های سرمایه‌داری فراتر برود و به لطف منابع نفتی توانسته بود وضعیت کارگران و فرودستان ونزوئلا را به طرز قابل توجهی بهبود ببخشد. اما چاوز هرگز گام نهایی را برای فرازوی از سرمایه‌داری برنداشت و این اصلاحات همگی در چارچوب یک نظام توزیع نسبتاً عادلانه‌ی سرمایه‌داری انجام گرفت. مادورو نه تنها فرمان حرکت چاوز را به سمت چپ نچرخاند، بلکه امتیازهای بیشتری به خود «سرمایه» داد. خصوصی کردن بسیاری از شرکت‌ها و مراکز تولیدی یا به جریان انداختن فرایند خصوصی شدن آن‌ها تنها یکی از این اقدامات نابه‌جا بوده است. کاهش قیمت نفت، کمتر بودن محبوبیت مادورو نسبت به چاوز، گسترده‌تر شدن فشارهای خارجی به‌ویژه به‌میانجی

^۹ فرزند یکی از ثروتمندترین خانواده‌های ونزوئلا و از مؤسسان حزب «اول عدالت».

^{۱۰} بیابید درباره‌ی ونزوئلا صادق باشیم، همان.

^{۱۱} بیابید درباره‌ی ونزوئلا صادق باشیم، همان.

تحریم‌های ظالمانه و قدرت‌گیری هرچه‌بیشترِ اپوزیسیون به‌واسطه‌ی اولاً افزایش نارضایتی‌های اقتصادی و ثانیاً افزایش حمایت‌های مالی و سیاسی امپریالیسم جهانی، همه‌وهمه، وضعیت ونزوئلا را به چیزی شبیه به یک تراژدی بدل ساخت. وضعیت بهداشت در ونزوئلا - که می‌رفت تا در کنار کوبا یکی از نمونه‌های موفق بهداشت رایگان و همگانی در جهان باشد - بسیار وخیم شد. میزان دسترسی عموم مردم ونزوئلا به منابع غذایی و مواد خوراکی به قدری کاهش یافت که متوسط وزن مردم ونزوئلا چیزی در حدود ۸ کیلو کمتر شد؛ مرگ‌ومیر بیماران افزایش یافت و آمار کودکان تازه‌متولدشده‌ای که جان می‌باختند نیز بیشتر شد.^{۱۲}

اوضاع، در سطح سیاسی، نیز تعریف چندانی نداشت. هنگامی که مادورو دوباره در انتخابات پیروز شد، باز مسئله‌ی تقلب و تخلفات انتخاباتی مطرح شد. این در حالی بود که نه تنها ناظرانی بین‌المللی در ونزوئلا حاضر بودند و بر روند انتخابات نظارت داشتند، بلکه، بالاتر از آن، دولت ونزوئلا از اتحادیه‌ی اروپا خواست تا نمایندگانی را برای نظارت بفرستد. این ناظران هرگز به ونزوئلا نیامدند، اما پس از انتخاب مادورو از وجود تخلفات انتخاباتی حرف زدند.

گروه لیما (مجموعه‌ای از دولت‌های دست راستی آمریکای لاتین) نیز نسبت به اوضاع وخیم سیاسی در ونزوئلا هشدار دادند و حتی تلویحاً مادورو را در مقام ریاست جمهوری ونزوئلا بازنشناختند. عدم همراهی دولت ونزوئلا با سیاست‌های راست‌گرایانه‌ی کلی دیگر دولت‌های آمریکای لاتین سبب ایجاد نوعی کینه‌توزی سیاسی در میان این دولت‌ها شده است. این دولت‌ها که از پیگیری و اجرایی شدن سیاست‌های خود در ونزوئلا - از مجاری قانونی - بازماندند، توطئه‌گری سیاسی را دنبال کردند. آنچه البته در این انتخابات اهمیت داشت این بود که بخشی از اپوزیسیون دست راستی - به خیال از مشروعیت انداختن دولت مادورو - در انتخابات شرکت نکردند. گزارش‌های مبنی بر خالی بودن حوزه‌های رأی‌گیری در مناطق ثروتمند شهرهای مهم ونزوئلا از این امر حکایت دارد.^{۱۳} اما نکته‌ی جالب این است که بخشی از حامیان جنبش چاوایسمو نیز در این انتخابات شرکت نکردند: از سر ناامیدی. این را شاید باید مهم‌ترین زنگ خطر برای دولت مادورو قلمداد کرد. با توجه به مختصات مشخص وضعیت اقتصادی ونزوئلا، دولت این کشور هیچ نداشته مگر حمایت کارگران و فرودستان ونزوئلایی را. از دست رفتن این میراث گران‌سنگ برای دولت ونزوئلا احتمالاً آخرین تیر به قلب انقلاب بولیواری است.

در این زمینه، حدوداً یک سال پیش «حزب کمونیست ونزوئلا» نامه‌ای سرگشاده خطاب به مادورو منتشر کرد.^{۱۴} «حزب کمونیست ونزوئلا» در موضع و موقفی چپ‌تر از حزب سوسیالیست ایستاده است و قاعدتاً در ضمیر ناخودآگاهش دولت مادورو را دولتی سوسیالیستی در معنای مشخص کلمه قلمداد نمی‌کند. با این همه، تمام‌قد پشت دولت مادورو ایستاده است.

^{۱۲} بنگرید به:

The Tragedy of Venezuela, Michael Roberts, from www.thenextrecession.wordpress.com

^{۱۳} در این مورد، بنگرید به: پس از این چه خواهد شد؟، خورخه مارتین، ترجمه‌ی اقباسی هوشنگ نوری، مجله‌ی هفته.

^{۱۴} نامه‌ی سرگشاده‌ی کمونیست‌های ونزوئلا به نیکولاس مادورو، تارنگاشت عدالت.

محور مباحث «حزب کمونیست» در این چند مورد خلاصه می‌شد: ۱- تقویت اتحاد ضد امپریالیستی؛ ۲- ضرورت ساختن یک مسیر واحد جمعی؛ ۳- اجرایی شدن توافقات میان نیروهای ملی و ضد امپریالیست؛ ۴- توجه به مطالبات کارگران و زحمتکشان. امتهات خواسته‌ی «حزب کمونیست» تلاش برای تقویت گرایش‌های ضد امپریالیستی و مقابله با توطئه‌گری دشمن خارجی به واسطه‌ی اپوزیسیون دست راستی داخلی بوده است. البته این مسئله احتمالاً برای ما چندان قابل فهم نیست و نمی‌توان در این خصوص خرده‌ی چندانی به کمونیست‌های ونزوئلایی گرفت. لابد شرایط در آن جغرافیا و در این برهه‌ی تاریخی این قدر حادث است که دست گذاشتن بر روی این مسئله از اهمیت بیشتری برای کمونیست‌های ونزوئلایی برخوردار است. سیر وقایع یک سال گذشته تاکنون البته این مسئله را هرچه روشن‌تر ساخته است؛ از سوءقصد به جان مادورو گرفته تا کودتای همین روزها. مسئله‌ای که برای ما اهمیت بیشتری دارد مورد چهارم است. «حزب کمونیست» از دولت مادورو خواسته تا به مطالبات کارگران و زحمتکشان توجه بیشتری داشته باشد. برای نمونه، در چند مورد برخورد نسبتاً امنیتی با کارگران معترض در برخی واحدهای تولیدی، اتحادیه‌های کارگری اعتراض کرده‌اند و «حزب کمونیست» از «حزب سوسیالیست متحد» خواسته است تا جلساتی بین طرفین، برای حلّ این قبیل مسائل، برگزار شود. این درخواست‌ها، متأسفانه، از سوی دولت مادورو پاسخ مشخصی نگرفته. این در حالی است که، لااقل خود من، این انتظار را داشته - و هنوز هم دارم - که دولت مادورو هرگز و در هیچ صورتی نباید نسبت به این مسئله (بی‌توجهی به مطالبات زحمتکشان) کوتاه بیاید. به تعویق انداختن مطالبات زحمتکشان به بهانه‌ی نبرد با اپوزیسیون دست راستی و امپریالیسم تنها تا وهله‌ی مشخصی می‌تواند تداوم داشته باشد. آنچه می‌تواند و می‌باید به مبارزه با امپریالیسم شکل بدهد همانا انکشاف و اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی در درون یک مختصات سیاسی خاص است؛ چیزی که جنبش چاوایسمو رفته‌رفته آن را به فراموشی می‌سپارد.^{۱۵} مورد مشخص‌تری که در نامه‌ی سرگشاده‌ی «حزب کمونیست ونزوئلا» به مادورو غیاب آن به طرز بارزی احساس می‌شود، مسئله‌ی مالکیت است. آنچه در بخش پایانی این نامه مشهود است گرایشی بینابین است نسبت به توقف روند خصوصی‌سازی‌ها و افشای فساد که این خصوصی‌سازی‌ها به بار آورده است (از یک سو) و طرح و پیش کشیدن این مسئله که اساساً خود مسئله‌ی مالکیت است که باید بدان تعرض کرد. در این نامه آمده است:

«در این مورد، ما بر آمادگی خود برای ارائه‌ی یک‌سری پیشنهادات که حزب کمونیست ونزوئلا مشترکاً با نیروهای جنبش کارگری و مردمی تهیه کرده و به مجلس ملی مؤسسان داده شده - بدون این‌که پاسخی دریافت کرده باشد - مجدداً تأکید می‌کنیم. آن پیشنهادات اصول و نکات مرجع اساسی را در بر می‌گیرند: متلاشی کردن قدرت انحصارات

^{۱۵} برای نمونه‌ای از چنین تحلیلی، البته در سیاقی متفاوت، بنگرید به مبارزات کارگران: استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها، خسرو خاکبین، آذر ۹۷. نویسنده در این نوشته می‌کوشد تا با ارجاع به سه مؤلفه‌ی اساسی در خصوص وضعیت کنونی مبارزات کارگران در ایران مسیری برای این مبارزات طرح ریزد: عنصر نخست، امپریالیسم؛ عنصر دوم، [دولت] سرمایه‌داری و بحران‌هایش؛ عنصر سوم، مبارزه‌ی طبقاتی. از منظر این مقاله آنچه می‌تواند هم پاسخی به دولت سرمایه‌داری باشد و هم پاسخی به امپریالیسم، همانا اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی است. اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی که قرار است به دگرگونی کارگری-سوسیالیستی ختم شود، پاسخ نهایی آن دو مسئله را در چنته دارد؛ نه مبارزه‌ی صرف با امپریالیسم (موضوع محور مقاومتی) و نه مقابله‌ی صرف با دولت سرمایه‌داری (موضوع سرنگونی طلبی).

خصوصی، مصادره و حبس سرمایه‌داران سوداگر، ملی کردن بخش بانکداری، توسعه تولید با حاکمیت ملی و نقش رهبری طبقه‌ی کارگر، برقراری کنترل کارگری-دهقانی و همگانی-مردمی بر اکثر روندهای اقتصادی و اجتماعی.»

مثلاً معلوم نیست که چرا باید مصادره‌ی اموال سرمایه‌داران سوداگر، و نه همه‌ی سرمایه‌داران، را در افق دولت ونزوئلا قرار داد؟ یا مثلاً چه تأکیدی در خصوص «متلاشی کردن قدرت انحصارات خصوصی» وجود دارد؟ این‌ها در حالی است که افق اعطای «نقش رهبری طبقه‌ی کارگر» و «برقراری کنترل کارگری-دهقانی» مستلزم حمله‌ای همه‌جانبه مسئله‌ی مالکیت خصوصی است. زیرا، آنچه مسلم است، خلع ید اقتصادی بورژوازی منطقاً مقدم است بر خلع ید سیاسی. اگر نفوذ تاکنونی بورژوازی در بخش‌هایی از سیاست رسمی ونزوئلا محسوس و حتی زنده است، چرا نباید با چنین عاملی مقابله‌ی مستقیم کرد؟ حال که به وضعیتی شبیه به وضعیت قدرت دوگانه رسیده‌ایم، چرا نتوان چنین خواسته‌ای را طرح کرد؟

در این خصوص شاید بد نباشد که به نسبت سوسیالیسم و انقلاب بولیواری (که در دولت چاوز و مادورو بیان سیاسی خود را یافته است) بپردازیم. یکی از اشارات قابل توجهی که به‌میانجی آن می‌توان اندکی به برداشت کسی چون هوگو چاوز از سوسیالیسم و دولت سوسیالیستی پرداخت، به سخنرانی وی در تاریخ ۲۰ اکتبر ۲۰۱۲ برمی‌گردد.^{۱۶} چاوز در آن سخنرانی اعلام کرد که دولت ونزوئلا باید آرام‌آرام وارد مرحله‌ای شود که آماده باشد تا قدرت را به مردم اعطا کند. اقدام عملی‌ای که در این زمینه می‌توانسته صورت پذیرد تشکیل کمون‌ها (یا انجمن‌های) محلی بوده است. هدف از تشکیل این انجمن‌ها، از نظر چاوز، شکل‌دهی به نوعی خودگردانی مردمی در زمینه‌هایی از قبیل تولید غذا و مسائل مربوط به مسکن بوده است. ساختار این کمون‌ها سیاسی-اقتصادی-فرهنگی بوده. البته چنین زمینه‌ای در ونزوئلا برقرار بوده است. پیشتر، انجمن‌های بسیاری شکل گرفته بوده، اما هنوز به مرحله‌ی ثبت دولتی نرسیده بوده‌اند. خود این مسئله یکی از موانع مربوط به سامان‌دهی امور در این زمینه توسط دولت بوده است. اتکای چاوز به کمون‌ها ناشی از این عقیده‌ی وی بود که اگر قدرت، به این واسطه، به دست مردم بیفتد، آنگاه انقلاب برگشت‌ناپذیر خواهد شد. چنین رویکردی در قبال دولت البته در سنت مارکسیستی سابقه‌ی مشخصی دارد: مباحث مارکس در خصوص کمون پاریس و مباحث لنین در فصل سوم دولت و انقلاب. لنین می‌نویسد:

«درهم شکستن ماشین دولتی دیوان‌سالاری و نظامی» [تعبیر مارکس در نامه‌ای به کوگلمان] بیان فشرده‌ای است از درس عمده‌ی مارکسیسم در مورد وظایفی که پرولتاریا به هنگام انقلاب در قبال دولت به عهده دارد.»^{۱۷}

لبّ مطلب لنین (که بحث مارکس را با توجه به تجارب سیاسی خود به سطح بالاتری برکشیده است) این است که پس از شکل‌گیری یک انقلاب سوسیالیستی، وظیفه‌ی دولت سوسیالیستی این است که کمون‌هایی شکل دهد تا قدرت به نحوی به آن‌ها اعطا شود تا در این راستا خود دولت زوال خود را بیاغازد. مثلاً یکی از اصلی‌ترین کارهایی که در این زمینه باید انجام

^{۱۶} متن سخنرانی چاوز که متأسفانه به فارسی ترجمه نشده را در اینجا می‌توانید بیابید:

Strike at the Helm, Hugo Chavez, 01 April 2015, Monthly Review.

^{۱۷} دولت و انقلاب، لنین، ترجمه‌ی محمد پورهرمزبان و علی بیات، انتشارات حزب توده‌ی ایران (نشر اینترنتی)، صفحه‌ی ۴۶.

بگیرد انحلال ارتش دائمی و تغییر شکل نیروی نظامی است (باید اضافه کنیم که دولت ونزوئلا در میان شهروندان هم بعضاً میلیشیای مردمی دارد، اما نه در ابعادی که آنان را یارای ایستادگی در مقابل فرضاً حمله‌ی نظامی یا حتی جنگ داخلی باشد).

پر واضح است که این مسئله در خصوص ونزوئلا صادق نیست. زیرا در آنجا مشخصاً یک انقلاب سوسیالیستی (در معنای حمله بردن به اصل مالکیت و دگرگونی تقسیم کار اجتماعی) رخ نداده است. دولت چاوز را نه می‌توان دولتی سرمایه‌دارانه خواند، نه دولتی سوسیالیستی. شاید تعبیر دولت در حال گذار تعبیر درست‌تری باشد. البته قید در حال بیشتر ناظر است بر تلاش برای گذار، تا اینکه حقیقتاً خود گذار روی داده باشد. گذار از نوعی جمهوری بورژوازی^{۱۸} به دولتی مردمی‌تر. گذار به سوسیالیسم، از منظر چاوز و جنبش چاویستا (که انقلاب بولیواری بیان جنبشی سیاسی آن است)، فی الواقع چیزی نیست جز همین مردمی‌تر کردن ساخت قدرت سیاسی.

اما نکته اینجاست که خود این برداشت از سوسیالیسم، در وضعیت کنونی جهان، با مسائلی روبه‌رو است. از میان آن مسائل می‌توان به دو نکته‌ی مهم اشاره کرد. نکته‌ی اول به برداشت بتواره از دموکراسی برمی‌گردد. جان بلامی‌فاستر در خصوص مسئله‌ی دموکراسی در نظر چاوز می‌نویسد:

«مؤلفه‌ی راهبردی کلیدی در برداشت کلی چاوز همان برداشت مزاروش از سرمایه در مقام نظامی از خودبیگانه از بازتولید سازوکار اجتماعی است و [نیز] نیاز به جایگزینی آن با نظامی اندام‌وار از بازتولید سازوکار اجتماعی که از پایین [= قدرت مستقیم مردم] سرچشمه گرفته است...»

«[در نظر چاوز] سوسیالیسم عین دموکراسی و دموکراسی عین سوسیالیسم است ... در اتحاد جماهیر شوروی "هرگز دموکراسی وجود نداشت، پس سوسیالیسم هم وجود نداشته است."»^{۱۹}

مسئله این نیست که دموکراسی (در معنای ساخت قدرت سیاسی از پایین) بد است؛ مسئله این است که اولاً دلالت دموکراسی در مختصات کنونی جهان معنایی جز همین چیزی که سردمداران دموکراسی مدعی‌اند، نیست. دموکراسی در وضعیت کنونی همان چیزی است که دونالد ترامپ را به مقام ریاست جمهوری ایالات متحده رسانده؛ همان چیزی است که در خاورمیانه به شکل بمب و موشک بر سر مردم آوار شده است. در وهله‌ی دوم، دموکراسی از پایین، شکل دهی به قدرت سیاسی از پایین، خود مستلزم گام‌هایی است که باید آن‌ها را از پیش برداشت. لنین، به نقل از مارکس، می‌نویسد:

«میان جامعه‌ی سرمایه‌داری و جامعه‌ی کمونیستی دوران تبدیل انقلاب اولی به دومی قرار دارد. دوران گذار سیاسی مطابق با همین دوران است که در آن دولت جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا چیز دیگری نمی‌تواند باشد.»^{۲۰}

^{۱۸} مارکس در نبردهای طبقاتی در فرانسه‌ی ۱۸۴۸ می‌نویسد: «مضمون جمهوری بورژوازی عبارت است از دفاع از منافع بورژوازی، دفاع از شرایط مادی لازم برای تضمین سلطه‌ی طبقاتی و بهره‌کشی طبقاتی آن.»

^{۱۹} Chavez and the Communal State: On the Transition to Socialism in Venezuela; John Bellamy Foster, Monthly Review.

خود وی هم در ادامه می‌گوید:

«گذار از آن جامعه‌ی سرمایه‌داری که راه رشد به سوی کمونیسم در پیش گیرد به جامعه‌ی کمونیستی، بدون یک "دوران

گذار سیاسی" میسر نیست و دولت این دوران فقط می‌تواند دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد.»^{۲۱}

به رغم همه‌ی این‌ها، آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که دولت چاوز هرگز در مقامی نبوده که سودای ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا را داشته باشد. گویی تصور چاوز این بوده است که سوسیالیسم از پایین ساخته می‌شود و شکل‌دهی به سوسیالیسم مستلزم این است که کارگران و زحمتکشان، از پایین، چنین جهانی را برپا سازند. اما، لاقلاً اینک روشن شده است که چنین کاری بدون اعمال زور (به‌طور نظام‌مند و ساختاری) برای سرکوب کردن بورژوازی هرگز نمی‌تواند که محقق شود.

اعطای قدرت به کمون‌ها هم از ضعف‌نگرشی اساسی در وضعیت کنونی در رنج است. خود طرح اعطای قدرت به کمون‌ها ریشه‌ای ناخودآگاه در کمون پاریس ۱۸۷۱ دارد. از همین نقطه می‌توان رگه‌های آنارشیستی چنین طرح و اقدامی را حدس زد. در کمون پاریس، به دلیل مناسبات شهری زمانه، کارگران چاره‌ای نداشتند جز اینکه خود شهر را تصرف کنند (البته آن بخشی از شهر که در دستشان بود). این امر در طی انقلاب روسیه شکل متفاوتی به خود گرفت. در انقلاب روسیه وقتی از اعطای قدرت به شوراهای و کمون‌ها حرف زده می‌شد، مقصود شوراهای کارخانه‌ها بود. آنچه در ونزویلا غیاب آن را به طرز محسوسی می‌بینیم، همین رویکرد است. اعطای قدرت به شوراهای کارخانه به این معناست که شاه‌رگ اصلی قدرت سیاسی در ید کسانی خواهد افتاد که نبض اقتصادی آن جامعه را نیز در دست دارند. خنثی کردن همه‌ی طرح‌های سرنگونی و مداخلات بیرونی تنها به واسطه‌ی اثرگذاری بر این نبض اقتصادی محقق خواهد شد. البته من در خصوص شوراهای کارخانه و دیگر واحدهای صنعتی و خدماتی ونزویلا اطلاعات چندانی ندارم، اما آشکار است که تقابل با آن رگه‌های آنارشیستی، تقابل با این رویکرد عموم‌خلفی و اتخاذ سیاستی کمونیستی و طبقاتی - به‌ویژه در ونزویلا - امروز - نه از رهگذر اعطای قدرت به انجمن‌های محلی، بلکه از طریق ساخت و تقویت شوراهای کارخانه‌ای و صنعتی و خدماتی و اعطای قدرت به آن‌ها محقق خواهد شد.

تا جایی که به مسئله‌ی دولت سرمایه‌داری مربوط می‌شود قدرت دولت قدرت یک طبقه است و «این مستقل از شکل‌های تاریخی خاصی است که سلطه‌ی سیاسی بورژوازی در آن‌ها تحقق می‌یابد. مستقل از شکل‌های خاص سلطه که بورژوازی، در خلال تاریخ هر نظام اجتماعی سرمایه‌داری، برای حفظ قدرت دولت - که دائماً در معرض تهدید رشد مبارزه‌ی طبقاتی است - به آن‌ها متوسل می‌شود.»^{۲۲} شایان ذکر است که حتی وقتی چپ‌ها از چیزی تحت عنوان دموکراسی دم می‌زنند، اغلب فراموش می‌کنند بگویند که مقصودشان از دموکراسی، دموکراسی بورژوازی است یا چیزی دیگر. دموکراسی بورژوازی یک

^{۲۰} دولت و انقلاب، صفحه‌ی ۱۰۰.

^{۲۱} دولت و انقلاب، صفحه‌ی ۱۰۱.

^{۲۲} درباره‌ی دیکتاتوری پرولتاریا، اتین بالیبار، ترجمه‌ی بدون نام، انتشارات شباهنگ، تابستان ۱۳۵۸، صفحه‌ی ۴۰ و ۴۱.

دیکتاتوری طبقاتی است؛ همان‌گونه که دمکراسی پرولتری توده‌ها نیز علی‌القاعده (در مرحله‌ی نخست) یک دیکتاتوری طبقاتی خواهد بود. بازتاب این تصور بتواره و فراتاریخی از دمکراسی را به راحتی می‌توان در برداشت چاوز از دمکراسی و، به تعبیری، در کل جنبش چاویسمو دید. چنین به نظر می‌رسد که مسئله‌ی سرکوب از دستور کار این جنبش و این دولت اساساً بیرون بوده است. گفتنی است که سرکوب در اینجا مشخصاً به معنای کشت‌و‌کشتار نیست. سرکوب کردن بورژوازی به دست دولت کارگران یا دولت حامی کارگران چیزی نیست جز خلع ید از آن‌ها و خلع ید نیز معنایی جز سلب مالکیت ابزار تولید و زمین ندارد. این مسئله در سویی‌ی مقابلش هم برقرار است. وقتی از سرکوب کارگران به دست بورژوازی حرف می‌زنیم، منظورمان این نیست که بورژوازی کارگران را به زندان می‌اندازد یا می‌کشد یا، در سطحی دیگر، دستمزدشان را نمی‌دهد یا چه و چه. این سرکوب، در بالاترین سطح خود، در این امر نمایان است که بورژوازی ابزار تولید را از دست کسانی که بر روی آن کار می‌کنند (کارگران) گرفته است. سرکوب پرداخت دستمزد کم نیست، سرکوب شکل‌دهی، تثبیت و تداوم آن ساختاری است که اساساً کار مزدی را به مؤلفه‌ی اصلی یک نظام اجتماعی (سرمایه‌داری) بدل کرده است. این همان نکته‌ی دومی است که در مورد این برداشت از سوسیالیسم باید بدان اشاره کرد: مالکیت. دیدیم که مالکیت نه در بحث‌های چاوز مطرح بود، نه در بحث‌های «حزب کمونیست ونزوئلا»؛ در واقعیت هم تعرض قابل توجهی به مسئله‌ی مالکیت نشده است. من هرگز نمی‌خواهم بگویم که دولت ونزوئلا می‌بایست یک‌شبه از بورژوازی سلب مالکیت کرده و چنین‌و‌چنان کند. نکته اینجاست که، متأسفانه، ما حتی رگه‌هایی از این امر را در این دولت شاهد نبوده‌ایم. در واقع، مسئله نه سلب مالکیت در همین لحظه، بلکه شروع این فرایند و کلید زدن گذار است. گذار، از منظر دولت ونزوئلا، در اعطای قدرت سیاسی و قدرت فرهنگی به کارگران و زحمتکشان است؛ نه تقابل با بورژوازی بر سر مسئله‌ی مالکیت.^{۲۳} البته من نمی‌دانم که زمینه‌های مادی این رویارویی با بورژوازی بر سر مالکیت در ونزوئلا چه وضعیتی داشته است و پرداختن به آن احتمالاً مستلزم مشاهده‌ای دقیق‌تر و داشتن اطلاعاتی بیشتر است؛ که از حوصله‌ی این نوشتار خارج است. اما یادآوری دوباره‌ی این نکته نیز خالی از لطف نیست که، بنا به رأی بالیبار، یکی از اصلی‌ترین آموزه‌های لنین در خصوص گذار به سوسیالیسم این بوده است:

«اگر کمونیسم مرحله‌ی بعد از سوسیالیسم است، پس سوسیالیسم عیناً همان دیکتاتوری پرولتاریا است.»^{۲۴}

با نگاهی به آنچه این روزها در ونزوئلا می‌گذرد، احتمالاً شما هم بر این حدس من صحه می‌گذارید که مادورو در زمینه‌ی گذار به سوسیالیسم نه تنها هیچ گام رو به پیشی نسبت به چاوز نداشته، بلکه از او عقب‌تر ایستاده است.

یک نکته‌ی دیگر هم در خصوص عملکرد اقتصادی دولت‌های چاوز و مادورو وجود دارد که از اهمیت بسیاری برخوردار است: مسئله‌ی یارانه‌ها. دولت ونزوئلا، در مقام دولتی که لااقل داعیه‌ی سوسیالیسم را دارد، می‌باید تقویت و توانمندسازی

^{۲۳} غیاب پرداختن به مسئله‌ی مالکیت را می‌توانیم در نزد مادورو هم ببینیم. رجوع کنید به: سوسیالیسم ما و سوسیالیسم آن‌ها، نیکولاس مادورو، ترجمه‌ی آزاد زهرا سعادت، مجله‌ی هفته.

^{۲۴} درباره‌ی دیکتاتوری پرولتاریا، صفحه‌ی ۴۳.

نیروی کار را در دستور کار خویش قرار دهد. این توانمندسازی می‌تواند به چند شکل صورت گیرد. هم می‌توان از طریق پرداخت یارانه به نیروی کار آنان را توانمند ساخت و هم با رجوع به ساخت اقتصادی. دولت ونزوئلا مورد نخست را پی گرفته است. توانمندسازی نیروی کار از طریق اعطای یارانه کارگران و زحمتکشان یک پیامد بی‌واسطه دارد. از آنجا که این توانمندسازی یک‌شبه (اعطای یارانه) صورت گرفته است، قابلیت این را دارد که یک‌شبه نیز از دست برود؛ مثلاً با افت قیمت نفت توانایی دولت در اعطای یارانه به طرز بارزی کاهش می‌یابد. اما اگر توانمندسازی نیروی کار با رجوع به ساخت اقتصادی صورت بگیرد، آنگاه دیگر نمی‌توان آن را یک‌شبه گرفت. اصلاحات ساخت اقتصادی یک نظام اجتماعی چیزی نیست که بتوان آن را یک‌شبه ایجاد کرد یا یک‌شبه از بین برد. اعطای یارانه وصله‌ای به تن نیروی کار است و به راحتی جدا می‌شود و نمی‌تواند کلیت نیروی کار را دستخوش دگرگونی سازد. همین عامل سبب می‌شود تا با دست نزدن به ساخت نیروی کار در نظام سرمایه‌داری، روابط سرمایه فوراً بازتولید شوند. اگر دولت ونزوئلا گام‌های پیگیرتری در راستای اصلاح ساخت اقتصادی برمی‌داشت، بازگشت و بازتولید روابط سرمایه‌محور در این ساخت اقتصادی با این مداخله یا آن کودتا، لاقلاً به سادگی، از بین نمی‌رفت.

با توجه به همه‌ی این حرف‌ها، احتمالاً فی‌الغور این مسئله به ذهن‌تان متبادر می‌شود که پس هیچ‌امیدی به دولت ونزوئلا، و خصوصاً مادورو، نیست و همان بهتر که دندان لق را بکشیم و آن را دور بیندازیم. اما این همه‌ی ماجرا نیست؛ به‌هیچ‌وجه!

۳. خصلت جنبش-کودتای کنونی

پومپئو، بولتون، ترامپ، نتانیاهو و مُشتی وحشی دیگر ریاست جمهوری گوایدو را به رسمیت شناخته‌اند. این البته مربوط است به همان چند روز اول روی دادن این ماجراها. پرونده‌ی وقایع هنوز باز است و سرانجام ماجرا معلوم نیست. گویا، در همین لحظه که من مشغول نگارش این متن هستم، تلاش‌هایی در کار است تا گفتگوهایی صورت گیرد و ممکن است شور ابلهانه‌ی اولیه‌ی نام‌های فوق فرو بنشیند و سیر وقایع به سمت دیگری برود.^{۲۰} این‌ها چندان مهم نیست. وقایع این چند روز را باید در بستر تاریخ چند سال اخیر خواند. دیدیم که وضعیت اقتصادی در ونزوئلا به سمتی رفت که بخشی از حامیان چاوایسمو از این جنبش و از دولت مادورو تا حدودی دلسرد شدند. حتی اگر ذهنیتشان هم تغییر چندانی نکرده باشد، احتمالاً دیگر رمقی برایشان نمانده. از طرف مقابل، هر روز بر تعداد معترضان افزوده شد و در حضور یک اپوزیسیون مورد حمایت اجانب این احتمال می‌رفت که آن‌ها به سطح مشخصی از سازماندهی برسند. تلاش‌ها برای سرنگونی دولت چپ‌گرای ونزوئلا از سال‌ها پیش آغاز شده است. این تلاش‌ها به‌ویژه پس از مرگ چاوز و به قدرت رسیدن مادورو بیشتر هم شده است. یکی از مهم‌ترین برگ‌های برنده‌ی اپوزیسیون در این نبرد کمتر بودن محبوبیت مادورو نسبت به هوگو چاوز است. در چند سال گذشته چند بار برای به هم ریختن اوضاع ونزوئلا تلاش شده است. از میان آن‌ها می‌توان به حمله به کاخ ریاست جمهوری توسط یکی از

^{۲۰} البته در پایان نگارش این متن خبردار شدم که ظاهراً پارلمان اروپا هم ریاست جمهوری گوایدو را به رسمیت شناخته است.

ارتشی‌ها با هلیکوپتر و بعدتر سوءقصد به جان مادورو اشاره کرد. تلاش‌ها برای زیر سؤال بردن مشروعیت مادورو توسط اپوزیسیون (به سرکردگی آمریکا و همراهی حامیان مرتجعش در سرتاسر جهان) امروز پاسخ مشخص‌تر خود را در کودتا پیدا کرده است.

پس از فروپاشی شوروی، مداخلات امپریالیستی در جای‌جای جهان شکل‌های مختلفی به خود دیده است. با یک نگاه کلی، می‌توان دست‌کم چهار شکل از این مداخلات را بازشناسی کرد. الف) حمله‌ی نظامی (نمونه‌ی عراق و افغانستان و، در مقیاسی دیگر، یمن؛ ب) انقلاب مخملی (نمونه‌های شرق اروپا و جنبش سبز در ایران)؛ پ) انهدام اجتماعی (نمونه‌ی سوریه، لیبی، سودان)؛ ت) مداخلات اقتصادی در پوشش معاهدات بین‌المللی (نمونه‌های ایجاد مناطق آزاد تجاری، وضع قواعد تجاری بین‌المللی، جنگ تعرفه‌ها و کنوانسیون‌های اقتصادی بین‌المللی؛ در این زمینه، رابطه‌ی اتحادیه‌ی اروپا با یونان جزء شناخته‌شده‌ترین موارد است). باید اشاره کرد که امپریالیسم هرگز راهبرد واحدی برای مداخله در یک نقطه از جهان ندارد. به عبارت دقیق‌تر، تعیین چگونگی عملی‌شدن هر یک از این پروژه‌ها در نقاط مختلف جهان، تا حدّی، از اراده‌ی سیاستمداران خارج است. غول بی‌شاخ‌دم سرمایه (در قالب نظم کنونی جهان سرمایه‌داری که علی‌القاعده صرفاً از منفعت بی‌واسطه‌ی اقتصادی پیروی نمی‌کند و لوازم سیاسی خاصّ خود را دارد) برای ورود به هر نقطه از جهان و به انقیاد کشیدن هر جا و هر چیزی اشتهایی سیری‌ناپذیر دارد. تعیین اینکه در این وهله کدام پروژه کارکرد بهتری دارد، بعضاً از اراده‌ی آگاهانه‌ی سیاستمداران خارج است. نمی‌توان با ارجاع به ذهنیت فلان سیاستمدار آمریکایی یا اروپایی این حجم از کشتار و فلاکت در سوریه را توضیح داد. آنچه طیّ سال‌های اخیر در سوریه رخ داده، پیامد سیاست‌های امپریالیستی برای تثبیت نظم جهانی مطلوب خویش است. اینکه جنبش سبز در قالب یک رژیم‌چنج ظاهر شد، این مسئله را از موضوعیت خارج نمی‌سازد که ممکن بود ادامه‌ی همان فرایند به جنگ داخلی و انهدام اجتماعی منجر شود. همین امر در خصوص سوریه هم برقرار است. چه کسی گمان داشت که سوریه به ورطه‌ی انهدام اجتماعی خواهد افتاد. احتمالاً کسانی که آن‌روزها اخبار مربوط به سوریه را پیگیری می‌کردند، تصورشان این بود که یا مثل ایران چند هفته بعد همه‌چیز تمام می‌شود، یا اسد هم مثل حسنی مبارک و بن‌علی کنار می‌رود و دولت موقت می‌آید و مابقی چیزها.

اگر بخواهیم با همین عینک به سراغ تحلیل وقایع ونزوئلا برویم، نمی‌توانیم کودتا را به‌مثابه‌ی امری در خود تحلیل کنیم. چطور می‌توانیم انواع‌واقسام فشارهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی به دولت ونزوئلا را از کودتا جدا کنیم؟ تحریم‌های اقتصادی‌گشونده علیه دولت ونزوئلا چیزی جدای از کودتای کنونی نیست، بلکه زمینه‌ساز آن است. به همین طریق، چرا کودتا را پیش‌زمینه‌ی یک جنگ داخلی در ونزوئلا نبینیم؟ نگاهی به وضعیت منابع نفتی در لیبی باید ما را نسبت به این امر هشیار کند که برای امپریالیسم تفاوتی ندارد که گوایدو بر سر کار باشد (و منابع نفتی در ید شرکت‌های فراملیتی نفتی باشد) یا ونزوئلا به ورطه‌ی جنگ داخلی بیفتد (و باز منابع نفتی در ید شرکت‌های فراملیتی نفتی باشد).

جنگ داخلی و انهدام اجتماعی انحرافی از تلاش‌های ظاهراً صلح‌طلبانه و بدون خون‌ریزی برای تغییر رژیم نیستند، بلکه این هر دو شکل‌هایی از تلاش‌های امپریالیستی برای تثبیت نظم جهان (بر صورت مطلوب نظم سرمایه) به حساب می‌آیند. از این جهت، مخالفت با کودتا یا مخالفت با جنگ داخلی و انهدام اجتماعی صرفاً مخالفت با کشتار مردم و نزوئلا و نابودی بنیان‌های اجتماعی این کشور نیست، بلکه ایستادگی در مقابل نظم سرمایه و امپریالیسم است. هر چپ‌گرای سلیم‌النفسی باید در مقابل امپریالیسم ایستادگی کند؛ اینکه نتیجه‌ی این مداخله‌ی امپریالیستی تحریم دارو و غذا باشد یا تیراندازی در زنده‌ترین خیابان‌های شهر، تفاوت کیفی‌ای در اصل مسئله ایجاد نمی‌کند. مناسبات اقتصادی اتحادیه‌ی اروپا با یونان همان‌قدر ظالمانه و وحشیانه است که مردن کودکان یمنی از گرسنگی.

نکته‌ی درخور توجه‌تری که در خصوص خصلت جنبش-کودتای کنونی به ذهنم می‌رسد، به افق این جنبش برمی‌گردد. حتی اگر از این مسئله هم بگذریم که کودتا ممکن است پیامدهای ناگواری برای زیست انسانی در ونزوئلا داشته باشد، باز پایه‌های مادی این جنبش و افق دولتی که گوایدو می‌خواهد رئیس آن باشد وحشتناک است. هدف چاویسمو گذار به سوسیالیسم است: اعطای آموزش و بهداشت رایگان، برقراری سطحی از مالکیت اشتراکی، تلاش برای بهبود وضعیت فرهنگی و امور مبارک دیگری از همین قبیل. فعلاً از این بگذریم که چقدر در این راستا موفق بوده یا اساساً می‌تواند که موفق باشد؛ من در بخش پیش‌اندکی به این موضوع پرداختم. اما ببینیم افق دولت گوایدو چیست؟ حذف برنامه‌ریزی اجتماعی و اعطای قدرت به سرمایه‌داران خصوصی. اگر چند لحظه بی‌خیال ردّ خون بشویم، مگر تصویری وحشتناک‌تر از قدرت گرفتن بورژوازی سراغ دارید؟

۴- کجا ایستاده‌اند؟ کجا بایستیم؟

کودتای کاپیتواپریالیستی علیه دولت مادورو برنامه‌ای بود که چندان هم دور از انتظار من یکی نبود. تلاش‌های مکرر آمریکا و متحدانش برای تغییر رژیم در ونزوئلا، با ناکام ماندن در مراحل قبلی، می‌بایست وارد مرحله‌ی جدید خود می‌شد. این مرحله‌ی جدید البته صرفاً به ذهنیت طراحان کودتا مربوط نمی‌شود. با رجوع به واقعیت هم می‌توانیم ببینیم فضا برای وقوع چنین مداخله‌ای بسیار مهیاست: وخاومت وضعیت اقتصادی ونزوئلا، غیاب یا موضوعیت نداشتن نیروهای رزمنده در ونزوئلا و سرتاسر جهان، فراغت نسبی آمریکا از مسائل خاورمیانه، هم‌رأیی کشورهای لاتین با آمریکا (نمونه‌ی برزیل، اخیرترین نمونه‌ی این چرخش است؛ عقب‌نشینی هرچه بیشتر کوبا از آرمان‌هایش) و جسارت اپوزیسیون برای کلید زدن کودتا.^{۲۶} اگر از دسترسی به منابع نفتی هم بگذریم، مسئله‌ی طرح یک واحد غیردلاری پول از سوی دولت ونزوئلا برای برخی

^{۲۶} البته هنوز اپوزیسیون ونزوئلا به سطح حداکثری هم‌گرایی در درون خود نرسیده است و همین عامل آن را از موفقیت در سرنگونی دولت مادورو ناکام گذاشته است. اما نمی‌توان انکار کرد که فضا به قدری تغییر کرده است که بالاخره بخشی از اپوزیسیون اولاً زمینه را برای انجام چنین کاری مهیا دیده و ثانیاً از حمایت ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا برخوردار است.

از کشورهای آمریکای لاتین، احتمالاً یکی دیگر از دلایلی است که می‌توانسته چوب لای چرخ منفعت اقتصادی ایالات متحده در آمریکای لاتین بگذارد.

علی‌ای‌حال، هم خصلت دولت چپ‌گرای ونزوئلا را بازشناختیم و هم خصلت جنبش-کودتای کنونی را. آنچه در این وضعیت برای کمونیست‌ها اهمیت دارد به هر دو سر این ماجرا مربوط است.

در خصوص دولت ونزوئلا، تنش میان شکل دولت در ونزوئلا (که گفتیم می‌توان آن را دولتی در حال و در تلاش برای گذار نامید) و رابطه‌ی واقعاً موجود «سرمایه» در آن خطّه برقرار است. این تنش، با فرض تثبیت دوباره‌ی دولت مادورو، احتمالاً تا مدتی نامعلوم ادامه خواهد یافت. بسته به توازن قوا در داخل ونزوئلا، در کلّ آمریکای لاتین و، در مقیاسی عام‌تر، در کلّ جهان آن مناسبت و آن تنش ممکن است دستخوش دگرگونی شود. شاید برای چپ‌ها و کمونیست‌های ایرانی مسئله‌ی توازن قوا در خاورمیانه و نسبتی که احیاناً با دولت‌هایی مانند ونزوئلا (و نیز کوبا) برقرار می‌کند حائز اهمیت بیشتری باشد. با این حساب، قید "تا مدت نامعلوم" را نباید همچون داده‌ای عینی در نظر گرفت که فارغ از شدت و اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی در آنجا راه خود را در پیش خواهد گرفت. می‌توانیم امیدوار باشیم که دولت مادورو از ورطه‌ی کنونی‌اش رهایی یابد و استلزامات برخورد با وقایعی همچون کودتای اخیر تغییری در رویکرد این دولت ببینیم. مسئله‌ی دولت مادورو این است که هم‌اینک وظیفه دارد تا با تمام قوا در مقابل امپریالیسم ایستادگی کند. لوازم این شکل از ایستادگی در مقابل امپریالیسم قطعاً آستانه‌های ورود به مرحله‌ی نوینی از گذار به سوسیالیسم در ونزوئلا را می‌طلبد. همین مسئله عیناً در خصوص کودتای ۲۰۰۲ هم برقرار بود. دولت چاوز پس از مقابله با آن کودتا مسیری پیش روی خود می‌دید که از مداخلاتی مانند کودتای ۲۰۰۲ پیشگیری کند. فی‌الحال، با آنچه دولت ونزوئلا در آن دوران در پیش گرفت کاری نداریم؛ کاری نداریم که نتایجش چه بود و چه شد و به کجا رسید. مسئله دقیقاً این است که همین فضایی که دولت چاوز در راستای حفظ و احیاناً اعتلای آن می‌کوشید تنها امکانی بود که می‌توانست به انکشاف رادیکال مبارزه‌ی طبقاتی کمک کند. آن پیامدها البته تماماً منفی نبود و می‌توان دستاوردهایی را هم در میان آن‌ها برشمرد. بیش چاوز مبنی بر در هم شکستن دستگاه دولت و اعطای قدرت به انجمن‌ها و کمون‌ها - فارغ از اینکه خود این راه‌حل تا چه اندازه مترقی بوده یا نه (که اندکی بدان پرداختم) - لازمه‌ی پیشگیری از مداخلات احتمالی بعدی در ونزوئلا بوده است. همان‌طور که در آن دوران امکان انکشاف و اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی تنها در قامت تداوم و تثبیت دولت چاوز امکان‌پذیر بود، امروز نیز ایستادن تمام‌قد بر سر موضع حفظ مادورو اصلی‌ترین وظیفه‌ی هر کمونیستی در سراسر این کره‌ی خاکی و خونین است. تنها با مقابله با سرنگونی دولت مادورو است که امکان سازمان‌یابی کمونیست‌ها هنوز برقرار خواهد ماند. راستش را بخواهید، این فقط حرف من نیست، بلکه حرف خود کمونیست‌های ونزوئلایی است.

در خصوص کودتا نیز کوشیدم نشان دهم که آنچه نوعی اعتراض مردمی علیه فشارهای اقتصادی خوانده می‌شود، چیزی جز فشاری پردامنه، باسابقه و حمایت‌شده از جانب امپریالیسم نیست. شواهد زیادی در این زمینه می‌توان طرح ساخت که به گمانم ردیف کردن تک‌تک آن‌ها روده‌درازی است. نگاهی به پروپاگاندا‌ی رسانه‌ای در خصوص مسئله‌ی ونزوئلا این امر را

هرچه روشن تر می‌سازد. به قدرت رسیدن آدم بی‌هویتی مثل گوایدو در ونزوئلا تنها و تنها یک کارکرد مشخص برای لیبرالیسم و امپریالیسم دارد: بازگرداندن ونزوئلا به آستانه‌هایی که دولت ونزوئلا کوشیده است تا از آن آستانه‌ها بگذرد. تازه، این خوش‌بینی است. برگرداندن ونزوئلا به نوعی وضعیت طبیعی که در آن حتی کسانی چون گوایدو نمی‌توانند به راحتی پله‌های ترقی را در عرصه‌ی سیاست آن‌چنان دوتایکی بالا بیایند که امروز، عریده‌کشان، بخواهند میراث یک تحول اجتماعی را به طرفه‌العینی به باد فنا دهند.

اما اوضاع موضع‌گیری در خصوص وقایع اخیر در ونزوئلا در میان چپ ایران چگونه است؟ تا این لحظه، محافلی که سایت‌ها آن‌ها را نمایندگی می‌کنند، تقریباً هیچ موضع رسمی و مشخصی در این خصوص نگرفته‌اند. برای نمونه، سایت‌های پروبلماتیکا، نقد، نقد اقتصاد سیاسی، منجنیق، میدان و تز یازدهم تقریباً هیچ موضعی نگرفته‌اند. سایت نقد و نقد اقتصاد سیاسی هر کدام دست به ترجمه‌ی یک مقاله درباره‌ی ونزوئلا زده‌اند که تازه آن مقالات هم به وقایع اخیر مربوط نیستند و بیشتر توضیحاتی در خصوص وضعیت اقتصادی ونزوئلا طی چند سال اخیر هستند. تاریخ انتشار مقالات هم به مدت‌ها قبل مربوط می‌شود. راستش، از نظر من این سطح از بی‌کفایتی و بی‌مسئولیتی برای جماعت چپ‌گرا تأسف‌آور است. اما تا جایی که من دیده و شنیده و خوانده‌ام، بخش قابل توجهی از نمایندگان همین سایت‌ها و کسانی که موضعی شبیه به این مواضع دارند، در نوشته‌های فیسبوکی و یادداشت‌های توئیتری خود بعضاً موضع میانه را اتخاذ کرده‌اند. گویی بعضی‌هاشان هم شعار برگزاری "انتخابات آزاد" را مطرح ساخته‌اند. از آنجایی که متأسفانه هنوز هیچ‌کدام از این مواضع بیان سیاسی صریح و جدی‌ای پیدا نکرده است، من به همین مواضع کلی اکتفا می‌کنم و کمی درباره‌ی آن‌ها حرف می‌زنم.

دیگر اکنون کاملاً برایمان روشن شده است که وقتی چنین اتفاقی در یک گوشه از جهان می‌افتد، ساده‌ترین کار این است که موضع میانه را برگیریم. مثلاً در سوریه نه از حفظ و بقای دولت اسد دفاع می‌کنیم و نه از مداخلات امپریالیستی؛ بلکه می‌گوییم مردم باید خودشان تصمیم بگیرند. چیزی شبیه به همین امر در خصوص لیبی و اوکراین و کلی اتفاق دیگر برقرار بوده است. مورد ونزوئلا نیز استثنائی بر این موارد نیست. البته من هم فکر می‌کنم که خوب است مردم برای خود تصمیم بگیرند، اما پرسش اینجاست که کدام مردم؟ ونزوئلا کشوری است که ساختاری کاملاً طبقاتی دارد. اگرچه به تلاش‌های دولت‌های چاوز و مادورو و کل جنبش بولیواری در راستای کاستن از شکاف طبقاتی اشاره کردم، می‌دانیم که هنوز خود مسئله‌ی طبقه‌مندی جامعه در ونزوئلا مورد هدف قرار نگرفته است. چرایی این امر را کمی قبل‌تر توضیح دادم. ونزوئلا، مانند هر جای دیگری در چنین وضعیت‌های استثنائی‌ای، دقیقاً به دو اردوی اجتماعی متخاصم تقسیم می‌شود. عرصه‌ی سیاست در ونزوئلا‌ی امروز عرصه‌ی صف‌آرایی این دو نیرو در مقابل یکدیگر است. مردم، این کلیت بی‌شکل و گنگ، تنها تا جایی موضوعیت تحلیلی دارند که بیانگر و نماینده‌ی یکی از این دو اردوی اجتماعی-اقتصادی باشند. ایستادن در کنار مردم و وا گذاشتن تصمیم‌گیری به مردم در وضعیت کنونی، عین بی‌توجهی به این شکاف است؛ چیزی که لااقل از چپ‌ها انتظارش نمی‌رود. هیچ مردمی در وضعیت کنونی وجود ندارد که بتواند در خصوص آینده‌ی ونزوئلا تصمیمی بگیرد. تصمیم آینده‌ی

ونزوئلا مربوط به نتیجه‌ی این تخاصم است و این تصمیم را یکی از این دو اردوی اجتماعی-اقتصادی قرار است که بگیرد. قضیه در مورد ونزوئلا حتی از لیبی و سوریه هم، به زعم من، ساده‌تر و روشن‌تر است. اگر در سوریه با بشار اسدی روبه‌رو هستیم که لاقلاً در ساخت اقتصادی کشور خود در بیشتر موارد آموزه‌های نئولیبرالیسم را سرلوحه‌ی خود قرار داده است، در ونزوئلا با دولتی روبه‌رو هستیم که کوشیده تا در مقابل نئولیبرالیسم ایستادگی کند؛ هرچند گفتیم که این مقاومت را به سطح مقاومت در مقابل «سرمایه» نکشانده یا نتوانسته که بکشاند. همچنین، در ونزوئلا بعضاً با جنبش‌هایی میهنی روبه‌رو هستیم که حاضرند در کنار دولت مادورو در مقابل مداخلات امپریالیستی ایستادگی کنند. برخلاف بسیاری از نقاط جهان در این روزها، این جنبش‌های میهنی هیچ‌گونه خصلت فاشیستی‌ای ندارند و، از اساس، یکی از پایه‌های اصلی جنبش بولیواری به شمار می‌روند. همچنین، آشکار است که امکان سازمان‌یابی پرولتری و کمونیستی تحت لوای دولت مادورو بسیار محتمل‌تر است تا تحت لوای دولت گوایدو؛ تازه اگر گوایدو (با فرض به قدرت رسیدن) این کمونیست‌ها را از هستی ساقط نکند، که حدس من این است که می‌کند. البته این را بگویم که اینجا مقصودم از جنایت این نیست که گوایدو همه‌ی کمونیست‌ها را می‌کشد، بلکه بالاترین جنایت در این زمینه چیزی نیست جز بیرون کشیدن هر فضایی از دست این حزب برای سازمان‌یابی پرولتری و کمونیستی. اگر دولت مادورو آن‌قدرها حاضر به همکاری با «حزب کمونیست ونزوئلا» نیست، چطور ممکن است دولت گوایدو حاضر به انجام چنین کاری باشد؟ پس از حرف زدن از وانهادن تصمیم کنونی بر سر آینده‌ی ونزوئلا و اعطای حق تصمیم‌گیری به مردم ونزوئلا، در این لحظه، بی‌بربرگرد حمایت از کودتا و حمایت از امپریالیسم است.

برخی‌ها هم انگشت اشاره را به سمت «نیروی سوم» موهوم کشانده‌اند. ادعای اینان آن است که ما با دو بورژوازی روبه‌رو هستیم که هر دو سر آن منحط و ارتجاعی‌اند. چاره‌ی کار هم به دست این «نیروی سوم» است. البته هر جا در تقابل دو بورژوازی منحنی نیروی سومی در کار باشد، من هم خود را موظف به حمایت از آن می‌دانم. اما خوشحال می‌شوم اگر کسی در امروزهای آشوبناک ونزوئلا چند نفر از این نیروهای سوم را به من نشان دهد. تا جایی که در نمونه‌های نسبتاً مشابه به خاطر داریم (مثلاً مورد سوریه) نیروهای سوم همان تروریست‌ها بودند. اگر مقصود اینان از نیروی سوم همان چیزی است که من می‌فهمم، پس چه بهتر که هنوز نیروی سومی شکل نگرفته است.

در مورد شعار انتخابات آزاد هم فرقی ندارد. اولاً، انتخابات در ونزوئلا به قدر کافی آزادانه است؛ اگر آزاد نبود که هر بی‌سروپایی مانند گوایدو به چنین پست‌ومقامی نمی‌رسید. ثانیاً، برای کسانی که حافظه‌شان به ۱۰ سال پیش قد می‌دهد، احتمالاً تصویر برگزاری انتخابات آزاد و انتخابات دوباره با شعار "رأی منو پس بگیر" را به یاد دارند. اگر تصویر خیابان‌های شلوغ و سبز تهران برای این دوستان و عزیزان آن‌قدرها ارتجاعی نیست، لابد انتظار بیهوده‌ای می‌کشم که فکر می‌کنم اینان همین تصاویر را در کاراکاس محکوم کنند!

اگر می‌خواهید حدّ وقاحت و انحطاط برخی از این جریان‌ها را ببینید، سری به کانال تلگرامی اتحادیه‌ی آزاد کارگران ایران بزنید؛ یا مثلاً بیانیه‌ی حزب کمونیست کارگری ایران را با عنوان «وزونلا به کدام سو می‌رود؟» یا «اطلاعی در رابطه با وزونلا» از سوی حزب حکمتیست را بخوانید.

مهدی گرایلو نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «همان لیبرال‌ها» به موضع‌گیری در خصوص وزونلا پرداخته است. البته نوشته‌ی هفت صفحه‌ای وی این بار تنها یک پاراگراف حرف دارد و مابقی آن یا تکرار مکررات گذشته است یا وعده‌های معمولِ مربوط به آینده و نوشته‌های «حوصله‌سوز». موضع گرایلو دفاع از دولت مادورو است؛ موضعی درست اما با روندی معیوب. از نظر گرایلو، آنچه در ایستادگی اصیل دولت وزونلا در مقابل امپریالیسم اهمیت دارد، همبستگی آن با محور مقاومت است. گرایلو از تفاوت و تمایز نوع ایستادگی ایران و روسیه در مقابل امپریالیسم با نوع ایستادگی دولت‌های وزونلا و کوبا هیچ چیز نمی‌گوید. اگر کمی دقیق‌تر بنگریم، او حتی برقراری دولتی مثل دولت مادورو در وزونلا را به وجود محور مقاومت مشروط می‌کند. آنچه حائز اهمیت است این است که چون محور مقاومتی در کار است، پس چیزی چون وزونلا هم خوب است. این امر تنها از غفلت گرایلو نسبت به تحولات مبارزه‌ی طبقاتی برمی‌آید. او قادر نیست توضیح دهد که ایستادگی روسیه در مقابل امپریالیسم چه شکلی دارد و ایستادگی وزونلا چه شکلی. به این سبب که از تحلیل متعین امپریالیسم‌ستیزی دولت‌های گوناگون سر باز می‌زند. گرایلو سعی می‌کند تا تنها با ارجاع به مناسبات ژئوپلیتیک و اولویت قائل شدن برای محور مقاومت کودتای وزونلا را توضیح دهد و نسبت به هر شکلی از مناسبات داخلی جامعه‌ی وزونلا سکوت پیشه می‌کند. حتی در چند جمله که به مسئله‌ی دولت در وزونلا می‌پردازد، «استقامت و لجاجت سرمایه»^{۲۷} را ذکر می‌کند؛ معلوم نیست که این «استقامت و لجاجت» از کجا آمده است؟ در نوشته‌ای گفته بودم که گرایلو جنبش‌های واقعاً موجود علیه سرمایه‌داری را (با تمام انحراف و انحطاطشان) نفی انتزاعی می‌کند.^{۲۸} در مورد حمایت از دولت مادورو، گرایلو دست به نوعی تأیید انتزاعی می‌زند. تمایز آنچه تا بدین جا گفتم با موضع گرایلو در این است که گرایلو تقابل و ضدیت با امپریالیسم را تنها عنصر و تنها مؤلفه‌ی فرازوی از سرمایه‌داری، در وضعیت کنونی، می‌داند. امیدوارم بتوانم نشان داده باشم که این صرفاً نمی‌تواند دلیل حمایت از دولت مادورو باشد. ظرفیت‌های دولت مادورو - با فرض اینکه از این کودتا سربلند بیرون بیاید - برای استارت زدن ورود به مرحله‌ی جدیدی از انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی در وزونلا همان چیزی است که برای کمونیسم ارزشمند است. این امر هرگز دور از ذهن نیست. آنچه در مورد استلزامات دوره‌ی پس از کودتا گفتم، یک بار دیگر هم تکرار شده است. پس از کودتای ۲۰۰۲ بود که چاوز فرایند ملی‌سازی شرکت نفت وزونلا را کلید زد. از آنجایی که بخش نفت در وزونلا قدرتمندترین بخش اقتصادی است، چاوز فهمیده بود که برای فرازوی از وابستگی‌اش به بورژوازی جهانی چاره‌ای ندارد جز اینکه شرکت نفت را از دست انحصارات امپریالیستی بیرون بکشد. پیامد این امر همانا ملی‌سازی شرکت نفت بود. پس این

^{۲۷} همان لیبرال‌ها، مهدی گرایلو، مجله‌ی هفته، صفحه‌ی ۱.

^{۲۸} بنگرید به نقد سوم مقاله‌ی «مقدورات بی‌مخاطبی» از همین قلم. یکی - دو نوشته‌ی اخیر گرایلو در خصوص وضعیت ایران نیز از چنین مسئله‌ای در رنج است. امیدوارم به زودی فرصت پرداختن به آن مسائل هم فراهم آید.

بار نیز چه بسا استلزامات دوره‌ی پس از کودتا دولت ونزوئلا را بدین سمت بکشاند که زمینه را برای برخی اقدامات اقتصادی قاطع‌تر - البته به شرط برقراری مناسبتی به‌جا در رابطه با مبارزه‌ی طبقاتی و نیروی کارگران و زحمتکشان - فراهم آورد. در غیر این صورت، دیر یا زود خود این میراث بر باد خواهد رفت.

با توجه به همه‌ی این آسمان‌وریمانی که بافتم - با احترامی تمام‌قد به میراث رفیق هوگو چاوز - اعلام می‌کنم که دفاع از دولت نیکولاس مادور و امید داشتن به گشایش نبرد سیاسی و اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی در ونزوئلا با افق ورود به مرحله‌ی جدیدی از مبارزات کارگران و زحمتکشان آمریکای لاتین موضع درستی است که هر کمونیستی، در هر جای جهان، من جمله ایران باید اتخاذ کند. «لحظه به لحظه قرار خونی اندیشه // هفته‌به‌هفته دوام ماتم و ایثار // چله‌به‌چله طلایه‌های شدن // سال خلاق مدار خود را می‌یابد.»^{۲۹} به نظرم دیگر بس است!

بهمن ۱۳۹۷ خورشیدی

^{۲۹} شعر از محمد مختاری.